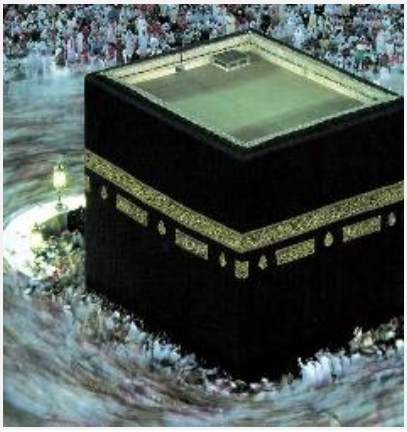

شنبه 12 تير 1389 - 09:08

تفاوت عمل جوانحي و جوارحي

اعمال ارادي انسان، يا دروني است يا بيروني و به سخن ديگر، يا قلبي است يا قالبي. اوّلي را اعمال جوانحي و دومي را اعمال جوارحي مي‌گويند.

اعمال ارادي انسان، يا دروني است يا بيروني و به سخن ديگر، يا قلبي است يا قالبي. اوّلي را اعمال جوانحي و دومي را اعمال جوارحي مي‌گويند. عمل جوارحي مانند حركت دست و پا و ساير جوارح كه در قالب حالات، سخنان و افعال بروز مي‌يابد؛ مانند قيام، قعود، كتابت، گفتار، رفتار و كردار. نيّت و ايمان و مواردي مانند آن نيز اعمال جوانحي است.

از سوي ديگر، انسان در اعمال ارادي يا جنبه اثرگذاري دارد يا جنبه اثرپذيري. جنبه اول در اعمال ارادي انسان روشن است؛ امّا برخي تأثّرات نيز ارادي و اختياري است و انسان مي‌تواند امر خاصي را بپذيرد يا نپذيرد؛ هم مي‌تواند از بينشها و تمايلات خود و هم از بيرون خود تأثّر پذيرد. به هر روي، تأثّرات و پذيرشهاي ارادي انسان، از اعمال جوانحي او به‌شمار مي‌آيد، هرچند

آثار آن در جوارح ظهور مي‌كند. تأثيرات انسان نيز بر روي جوارح خود اوست و سبب مي‌شود كه انسان عملي خارجي را انجام دهد.

براي روشن شدن ارادي بودن عمل جانحه ايمان را كه نمونه‌اي از آن است، شرح مي‌دهيم: ايمان، فعلي اختياري و ارادي قلبي است و معنايش پذيرش علم و اعتقاد به آن است؛ يعني انسان بين عصاره علم با جان خويش پيوند مي‌زند: گاهي انسان در مقام برقراري پيوند ميان موضوع و محمول است كه اصطلاحاً «قضيه» نام دارد. انساني كه ترديد دارد فلان محمول از لوازم فلان موضوع است يا نه، پس از آنكه عقل بررسي كرد و روشن شد اين محمول از لوازم موضوع است، به اين ثبوت فتوا مي‌دهد و در پي آن، ترديد و دلهره از بين مي‌رود. اين مربوط به بخش انديشه و نظر است كه عقل انسان موضوع را با محمول پيوند مي‌زند.

«قضيه» را اصطلاحاً «عقد» نيز مي‌گويند؛ از آن جهت كه بين موضوع و محمول گره خورده است؛ مثلاً آنجا كه گفته مي‌شود «عالم حادث است» يا «اتفاق باطل است»، بين موضوع و محمول گره خورده است. اين گره، «علم» است و انسان عالم در نيمه راه است و به صرف علم نجات نمي‌يابد، مگر گرهي ديگر ميان عصاره اين علم با جان او زده شود؛ يعني به آن دانش معتقد شود.

پيوند نخست، عقد است و پيوند دوم، عقيده. اگر اين دو پيوند با يكديگر هماهنگ بود، يعني انسان هم فهميد و هم باور داشت و هم عمل

كرد، عالمِ با عمل مي‌شود، وگرنه عالمِ بي‌اعتقاد و در پي آن، بي‌عمل است؛ مانند متخصص تغذيه كه مي‌داند شراب ضرر دارد ولي آن را مي‌نوشد؛ يا مانند عالمِ بي‌عملي كه مي‌داند غيبت و دروغ، حرام است؛ امّا اين علم را به جان خود گره نزده است. او به استناد قرآن مي‌داند چه چيز حرام يا حلال است، يعني به عقد عالم است و بين موضوع و محمول خوب پيوند برقرار كرده است؛ ولي آن را به جان خود گره نزده و به آن عقيده پيدا نكرده است؛ مانند آل‌فرعون كه مي‌دانستند حق با خدا و فرستاده اوست؛ ليكن اعتقاد نداشتند و ايمان نمي‌آوردند: وجَحَدوا بِها واستَيقَنَتها اَنفُسُهُم.(1)

ايمان تحت تكليف و عمل ارادي نفس انسان است و به سخن ديگر، ايمان پذيرش ارادي محتواي علم است. اين مطلب را مي‌توان چنين تمثيل كرد كه اگر كسي بخواهد پارچه‌اي ببافد كه بدون رنگ‌آميزي، نقش گلي بر آن نمايان باشد، ناچار است آن نخها را گونه‌اي گره بزند كه گل بر پارچه نقش ببندد و بايد آن گل را به هم ببافد و به نقطه اصلي، يعني گره‌هاي پارچه گره بزند.

اعتقاد به قرآن و اعتصام به حبل الهي از سنخ همين عقد ثانوي يا عقيده است و واعتَصِموا بِحَبلِ اللهِ جَميعًا ولاتَفَرّقوا(2) يعني انسان جان خود را با قرآن گره بزند.

قرآن نيز طنابي انداخته نيست بلكه آويخته است، چون طناب انداخته خودش را هم حفظ نمي‌كند؛ ولي طناب آويخته، هم خود را نگه مي‌دارد و هم غير را. قرآن كريم طنابي است كه يك سوي آن به دست خداي سبحان است و

اگر انسان به آن اعتصام كند، بالا مي‌رود.

«اعتصام» در لغت يعني پيچيدن طناب به دور مچ و محكم گرفتن آن. اين واژه از «عَصمه» به معناي «مچ» گرفته شده است(3) و بازگشت اين معني درباره قرآن، همين است كه انسان خود را به قرآن گره بزند تا بالا رود، وگرنه صعود نخواهد كرد، چون در معرض نابودي است. اينجاست كه سرّ «اقرأ و ارقَ»(4) هويدا مي‌شود.

1.سوره نمل، آيه 14.
2.سوره آل عمران، آيه 103.
3.معجم مقاييس اللغة، ج4، ص332 ـ 331. «ع ص م».
4.الكافي، ج2، ص606.

تفسیر انسان به انسان، ص304-307